

# خاطرات خونین درختان بلوط جنگل بولونی گزارشی از فرشین کاظمی نیا

مراسم یادبود پارتیزان‌های جان‌باخته فرانسه در آزاد سازی پاریس

در جنگ جهانی دوم

اوت 1944

در ۱۶ اوت ۱۹۴۴ ، یعنی تنها سه روز مانده به آغاز نبرد آزادسازی پاریس که تا آخر اوت ادامه داشت ؛ ۳۴ پارتیزان فرانسوی از پنج سازمان مسلح مقاومت مختلف ، یعنی "مبارزان مسیحی جوان" ، "نیروهای داخلی فرانسه" ، "سازمان شهروندان و نظامی ها" ، "پارتیزان ها و تیراندازهای فرانسه" و يك سازمان نظامی به نام "Turma" در اعماق جنگل بولونی در غرب پاریس تیرباران شدند. هنوز آثار گلوله هائی که در این روز، سکوت این گوشه از جنگل را شکسته است ، بر نیم دایره ای از چندین درخت تناور بلوط وجود دارد که یادآور مقاومتی بزرگ است . بیشتر این اعدام شده ها اعضای یکی از این سازمان ها یعنی " پارتیزان ها و تیراندازهای فرانسه" بودند که در بازداشتگاه های نازی در برابر شکنجه های بسیار مقاومت کرده بودند و مغضوب به شمار می رفتند.

"پارتیزان‌ها و تیراندازهای فرانسه" [Francs-tireurs et) partisans français (FTP)] ، سازمان مقاومت مسلحانه ای بود که در سال‌های جنگ جهانی دوم به رهبری "حزب کمونیست فرانسه" تشکیل شد. این سازمان مقاومت ، خود متشکل از سه گروه بود: اعضای "حزب کمونیست" ، "کمونیست‌های جوان" و "کارگران خارجی" . "اف.ت.پ" يك سازمان رزمی و چریکی تمام عیار بود که همه ی شهروندان می‌توانستند عضو آن بشوند ولی تحت فرماندهی کمونیست‌ها قرار داشت. در فوریه ی ۱۹۴۲ روزنامه "اومانیتته" ویژه نامه‌ای منتشر کرد که در آن به وجود سازمان "پارتیزان ها و تیراندازان های فرانسه" اشاره شده و از مردم خواسته بود که به چريك ها کمک کنند. در ویژه نامه ی

دیگری که در مارس ۱۹۴۲ منتشر شد مردم و شهروندان ترغیب شده بودند که به "اف.ت.پ" بپیوندند. فرماندهی کل کمیته ی ملی "اف.ت.پ" در اختیار "شارل تی یون" بود. در واقع در پایان سال ۱۹۴۱ با رشد سریع این سازمان، کمونیست‌های فرانسه - که تا پیش از حمله ی آلمان به اتحاد جماهیر شوروی و به دلیل عدم موضع صریح در موقعیت سیاسی دشواری قرار داشتند - به عنوان یک گروه مؤثر ضد فاشیست بیش از پیش شناخته شدند و محبوبیت فراوان یافتند. یک عضو مهم حزب، به نام "آرتور دالیده" مسئولیت امنیتی "اف.ت.پ" را بر عهده گرفت. او در شبانگاه ۲۸ فوریه ۱۹۴۲ در حالی که همراه با زنی از همکارانش در یک کافه نشسته بود شناسایی و دستگیر شد. پس از دستگیری به زندان "سانته" در محله ی چهاردهم پاریس منتقل اش کردند و بلافاصله زیر شکنجه قرار گرفت. اگرچه او نام بسیاری از چریک‌ها و مسئولین "جنبش مقاومت فرانسه" را می‌دانست؛ اما زیر شکنجه های بسیار شدید نازی‌ها زبان نگوید و قهرمانانه کشته شد. در نوامبر ۱۹۴۳ "ژوزف اپستاین" مسؤل پرسنلی "اف.ت.پ" دستگیر و بشدت شکنجه شد. او نیز مقاومت کرد و هیچ اطلاعاتی را در اختیار گشتاپو نگذاشت. به قول لویی آراگون، "مرگ چشمان پارتیزان‌ها را خیره نکرد..." در دسامبر همین سال عده ی بیشتری دستگیر شدند و بدنبال این دستگیری‌ها به شبکه ی پاریس ضربه ی شدیدی وارد آمد. اما سازمان توانست مقاومت کند و با جانفشانی‌های بسیار باقی بماند. در سال ۱۹۴۴ "اف.ت.پ" نیرویی نزدیک به صد هزار نفر در اختیار داشت. در مارس ۱۹۴۴ ژنرال دوگل نیروهای نظامی داخل فرانسه را تحت فرمان "ژنرال ماری پییر کونیگ" قرار داد ولی "اف.ت.پ" استقلال چریکی اش را همچنان حفظ کرد. هم زمان با نبرد معروف نرماندی نیروهای "اف.ت.پ" در مرکز و جنوب غربی فرانسه علیه آلمانی‌ها دست به عملیات ایذائی زدند. از ژوئن تا اوت ۱۹۴۴ یک عضو دیگر حزب به نام "کوزوله"، عملیات نظامی "اف.ت.پ" را در پاریس هماهنگ می کرد. کوزوله و یک سرهنگ ارتش که فرماندهی "جنبش مقاومت فرانسه" را به عهده داشت، عملیات مسلحانه ی منتج به آزادسازی پاریس را طراحی کردند. در ۲۸ اوت ۱۹۴۴ ژنرال دوگل، کوزوله را به عنوان مسؤل "اف.ت.پ" منصوب نمود. سرانجام زمستان ۱۹۴۴ کوزوله افراد سازمان را در ارتش رسمی فرانسه ادغام کرد. اعدام این مبارزان، سوژه ی بسیاری از آثار ادبی و سینمایی شده است. در سال ۱۹۶۶، "رنه کلیمان" فیلم جذابی با عنوان "آیا پاریس می سوزد؟" [ Paris brûle-t-il ? ] ساخت که به جریان‌ات آزادسازی پاریس و این رخداد نیز پرداخته است.

هر ساله یادبودی از جانب شهرداری پاریس و با حضور اعضای قدیمی

گروه های مقاومت که اینک زنان و مردان سالخورده اند ولی افتخارات گذشته را همچنین حفظ کرده اند، برگزار می شود. امسال (۲۰۱۹)، به دلیل بارانی بودن هوا در دو روز گذشته، این مراسم، دیروز، ۱۸ اوت، برگزار شد. این قسمت از جنگل بولونی، در نزدیکی يك آبگیر طبیعی، آخرین تابلوی پیش روی دیدگان جانبختگانی است که زندگی شان را در دشواری وظیفه زیستند و علیرغم شکنجه های بسیار، همزمانشان را محفوظ نگاه داشتند. دیروز در چشم های زنان و مردان سالخورده ای که در سکوت، خاطره ی رفقای جانبخته شان را گرامی می داشتند؛ نگریستم. برخی نمی توانستند حتی راه بروند و با صندلی چرخدار یا وسایل کمکی آمده بودند. اما همه تا حد ممکن مرتب و با لباس های رسمی حاضر شده بودند. زنان و مردان، مدال های افتخار را با دقت و وسواس بر کت هایشان نصب کرده بودند و با دستکش های سفید حمایل های پرچم ها را در دست داشتند. تمامی مراسم احترام و تقدیم گل در سکوت برگزار شد. بعد از آن موزیک نواختند و مبارزان قدیمی از مقابل یادمان جانبختگان بولونی با احترام گذشتند. به خود جرأت دادم و با برخی از آن ها کمی حرف زدم. وقتی خواستم چند سطری در دفتر یادبود بنویسم، به متن های گاه بلندی که با دست های لرزان و به زحمت نوشته شده بودند نگاه کردم. با دو سه نفرشان عکس یادگاری هم گرفتم و بیشتر با هم خوش و بش کردیم. یکی شان که يك عرب الجزایری تبار بود، با چفیه ی عربی اش آمده بود و پرچم فرانسه در دست داشت. وجه مشترك همه شان این بود که از پس عمر رفته، احساس افتخار می کردند؛ با این اطمینان که زندگی شان پوچ و بیهوده نبوده است. این هدیه ی "مقاومت" است که به زندگی شور می بخشد. انسان "مقاوم"، هویتی خدشه ناپذیر دارد و اثر تاریخی و ماندگار خود را بر صفحه ی روزگار می گذارد. به یاد می آورم قطعه ای از شعر حماسی "پل الوار" را که به ترجمه ی شاملو، کورسوی امید را در ما، خوابگردان آینده ای مستور، زنده نگاه می دارد:

آنان را که به قلم آوردند از یاد می ببری

آنان را که پروای مهر منشان نبود.

من در اکنون توأم هم از آن گونه که نور آن جاست

همچون انسانی زنده که جز بر پهنه ای خاک احساس گرما نمی کند.

از من تنها امید و شجاعت من باقی است

نام مرا بر زبان می‌آوری و بهتر تنفس می‌کنی.  
به تو ایمان داشتم.  
ما گشاده‌دست و بلند همتیم  
پیش می‌رویم و، بختیاری، آتش در گذشته می‌زند.  
و توان ما  
در همه چشم‌ها  
جوانی از سر می‌گیرد.  
**فرشین کاظمی نیا**  
۱۹ اوت ۲۰۱۹  
پاریس

---

**در گذشت بهمن امینی**



## اطلاعیه شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

بهمین امینی، دوست ما، جمعه ۲۵ آبان ماه ۱۳۹۷ در اثر یک بیماری مهلک درگذشت.

او یکی از روشنفکران و مبارزان فعال و پرتوان جنبش اپوزیسیونی مترقی و ضد جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور بود. بهمن در عرصه‌های مختلف فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بسی کوشا بود؛ ترویج و نشر افکار و آثار روشنفکران و اهل قلم مخالفان رژیم و دگراندیشان ایران، هنگام مدیریت انتشارات خاوران؛ فعالیت چندین ساله در کمیته بین‌المللی حقوق بشر ایران، از ابتدای شکل‌گیری آن؛ ایجاد کمیته بین‌المللی حقوق بشر ایران - کمیته ایران؛ کمیته بین‌المللی حقوق بشر ایران - کمیته ایران؛ تلاش مستمر در کمیته بین‌المللی حقوق بشر ایران...

بهمین امینی، در درزای مبارزات و فعالیت‌هایش، از زندان دوران شاه تا تبعید دوران جمهوری اسلامی، همواره بر روی چند اصل اساسی

پای می‌فشد: حقوق بشر، جمهوریت، پلورالیسم، دموکراسی، جدایی دولت و دین (لائیسیته)، برابری و منزلت انسان‌ها... این راه آرمانی و عملی او را اپوزیسیون مترقی و رادیکال ایران، در نبود او، در یاد او، همواره ادامه خواهد داد.

ما فقدان اندوه‌بار دوست عزیز بهمن امینی را به همسر گرامی و خانواده و دوستان او تسلیم می‌گوئیم.

## شورای هماهنگی

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

27 آبان 1397 - 18 نوامبر 2018

---

# خاطراتی از حسین شاه حسینی از فرهنگ قاسمی

## فرهنگ قاسمی

کمتر کسی پیدا می‌شود که اهل سیاست باشد و حسین شاه حسینی را نشناسد. همینطور، کمتر کسی پیدا می‌شود که از نحله ملیون ایران و طرفداران نهضت ملی و مصدق و جبهه ملی باشد خاطراتی از او به یاد نداشته باشد.

با وجود این که حسین شاه حسینی بیشتر مذهبی بود، اما از نظرم اعتقاد به استقلال و آزادی ایران و مبارزه برای دموکراسی و عدالت او را بیشتر در درون جبهه ملی ایران قرار میداد تا اینکه بتوان او را «ملی - مذهبی» نامید و در صف بازرگان و سحابی و ... قرارش داد.

شاه حسینی از دوستان نزدیک پدرم بود که او شخصی مذهبی نبود. در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد با پدرم و دیگر مبارزان ملی مرتب

جلسه داشتند و این جلسات دوره ای هر بار در منزل یکی از اعضای آن جلسات، برگزار می شدند.

من هم که نوجوانی بودم غالباً در جلساتی که در منزل ما برگزار میشود آنها را میدیدم. از هرکدام خاطراتی دارم. در جلسات، سخنانشان در ارتباط با یافتن راه حل از طریق دین و مذهب نبود بلکه همواره در رابطه با آزادی و دموکراسی و عدالت و استقلال سخن گفته می شود.

آنها کوشش می کردند راه انقلابیون مشروطه ایران را دنبال کنند و راهی را که دکتر محمد مصدق دنبال کرده بود ادامه دهند. این مبارزان آزاداندیش برای اینکار بارها به زندان افتادند. شاه حسینی و پدرم و بقیه دوستانش مدتها در زندان های رژیم شاه به سر بردند. اما همه دیدیم که با قطع کردن فعالیت های این مبارزان ملی و آزادی خواهانه که توسط جبهه ملی ایران رهبری میشود، شیوه های مبارزه به خشونت گرایید و از میان این خشونت گرایی ها خمینی و نهضت مذهبی ولایت فقیه به برخاست.

گاهی که شاه حسینی زودتر از دیگران به خانه ما برای جلسات می آمد به اتاق من سری می زد و با من چند کلامی صحبت میکرد و می خواست افکارم را بشناسد. روزی در صفحه ای با خط رمزی ویژه خود این سخن گورکی را نوشته و به دیوار زده بودم : « هر کس بتواند اندیشه را از پای در آورد یادش همیشه در جهان باقی خواهد ماند» که شبیه یک نقاشی بود از نوشته چیزی نمی فهمید و می خواست رمز را فاش کنم و من زیر بار نمی رفتم حدث های چندی زد اما نیافت. من هم نگفتم. مدت ها این موضوع زمینه گفتگوی ما میشد. بالاخره روزی برایش خواندم گفت از کیست، گفتم خوشش آمد. از اینکه از گورکی نوشته بودم ایرادی نداشت.

وقتی پدرم در زمان شاه به خاطر نوشتن کتاب خاندان های حکومتگر به بندرعباس تبعید شد. هر هفته به ما سر می زد و از باغ کرج اش یک جعبه سیب و میوه های فصل می آورد و گاهی می گذاشت در حیاط و میرفت. به قول خودش مراقب زن بچه ابوالفضل بود. جوانمردی بود اهل زورخانه از نسل تختی قهرمان.

بعد از انقلاب مانند بسیاری قبول مسئولیت کرد. اما بالاخره منتقد شد و کنار کشید. پدر من زودتر از همه به زندان خمینی افتاد. به گفته خواهران، برادرانم و مادرم در آن دوران سخت شاه حسینی همیشه

به خانه ما سر می زد و در روز هایی که بسیاری از ترس اهریمن مذهبی ما را تنها گذاشته بودند او از هیچ کمکی کوتاهی نمیکرد. همیشه می گفت ابوالفضل تند رو است باید رعایت کند. تا اینکه خودش نیز در زندان خمینی به ابوالفضل و علی اردلان پیوست. بر خلاف بسیاری هیچیک زیر بار توبه و تقاضا نرفتند و بر اعتقاد خود وفادار ایستادند.

در این سال ها همیشه از او خبردار بودم و تماس تلفنی داشتم ...  
قرار نبود به این زودی بمیرد.

یادش جاوید باد.

فرهنگ قاسمی

---

## پیام تسلیت

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک  
ایران

به خانواده های گرامی احمدزاده ها و مردم ایران



طاهر احمدزاده، یکی از فرزندان راستین ایران در روز ۵ شنبه ۹ آذر ۱۳۹۶ چشم از جهان فرو بست و دوستان خود و تمامی پویندگان راه آزادی و همه هم میهنانی را که آرمان شان نفی هر گونه جهل،



تزویر، ستم و استثمار نوع انسانی است، اندوهگین و ماتم زده کرد.

طاهر احمدزاده یک شخصیت ملی و وفادار به آرمان‌های انقلاب مشروطیت و دکتر محمد مصدق بود. او با داشتن اعتقادات مذهبی، دارای منش والای یک فرد لائیک به تمام معنا، در همه سطوح فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود.

او بیش از ۷۵ سال از زندگی خود را در راه مبارزه با استبداد و کسب آزادی و پاسداری از استقلال ایران گذاشت.

طاهر احمد زاده چندین بار در زمان رژیم گذشته و نیز در دوران رژیم واپسگرا و پوسیده کنونی دستگیر شد و سال‌ها از عمر خود را در زندان‌های گوناگون گذراند.

دو تن از فرزندان او، مسعود و مجید احمدزاده، از بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، در اسفند ۱۳۵۰ تیرباران شدند و فرزند دیگر او، مجتبی احمدزاده، در دهه ۶۰ به دست لاجوردی و به دستور مستقیم خمینی اعدام شد. در همان سال‌های سیاه دهه ۶۰، خود طاهر احمدزاده به زندان افتاد. رژیم خواست احمدزاده را بشکند و در تلویزیون به توبه وادارد. شکنجه‌های حیوانی به حدی بود که سرانجام پیرمرد زندانی و اسیر را به شکست کشاند. رژیم سرمست از این پیروزی، فیلم فرمایشی خود را به نمایش گذاشت. اما هیچ مبارز و آزاده‌ای آن فیلم را باور نکرد و تنها به حساب خونخواری خمینی، لاجوردی... گذاشته شد.

نام طاهر احمدزاده همواره در دیدگاه مردم، به ویژه مردم خراسان، به عنوان سمبل مبارزه، پایداری، رواداری و هم‌چنین به عنوان چهره‌ای پیگیر در راه دموکراسی و آزادی در تاریخ کشور ما ثبت خواهد شد.

ما درگذشت طاهر احمدزاده را به خانواده و نزدیکان او و به همه مبارزان راه آزادی تسلیت می‌گوئیم.

**شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران**

۱۲ آذرماه ۱۳۹۶

# تسلیت به ناصر پاکدامن و خانواده او

دوست ارجمند ما، ناصر پاکدامن، سوگوار از دست دادن خواهر خویش، نسرین پاکدامن، است. زنی فرهیخته و دانش آموخته روانشناسی و علوم تربیتی که در روز سه شنبه یازدهم مهر ماه ۱۳۹۶، پنجم اکتبر ۲۰۱۷، در تهران چشم برهم نهاد و به خوابگه ابدی پیوست.

بانوی سختکوشی که از جوانی با پی گرفتن تحصیلات دانشگاهی در پی استقلال خویش از بندهای مرسوم زمانه بود و هم‌اگرچه عمر چنین زیست. به مهربانی و نوع دوستی شهره بود و در همه حال غمخوار بستگان و تیمارگر دیگران بود. رنج دوری و پراکندگی عزیزان خانواده را در این سال‌های پریشان با صبوری تاب آورد و همواره یار و یاور خویشان و نزدیکان بود.

بار اندوه فقدان یاران و بستگان در دوری و فراق از آنان دو چندان است. برای ناصر عزیز، شکیبائی و پایداری آرزو می‌کنیم و با ابراز همدردی و همدلی با هم‌بازماندگان، به ویژه به خانواده پاکدامن و میشا و روشنگ تسلیت می‌گوئیم.

آرمن آبدائیان، ریما آبدائیان، هومن آذرکلاه، رسول آذرنوش، نعمت آرم، مجید آژنگ، فرهاد آسور، مریم آسور، داریش آشوری، گیل آوائی، حبیب ابن جلال، مستوره احمدزاده، یوسف اردلان، ابوالفضل اردوخانی، نازنین ازدیاری، مریم اسفاری، بانو اسکندانی، پویان اسکندانی، سولماز اسکندانی، قادر اسکندانی، مهدی اسلامی، آرمین اشراقی، ایرج اشراقی، احمد اشرف، رضا اصغرزاده، ویدا اصغرزاده، ناصر اعتمادی، محمد اعظمی، رضا اغنمی، اقبال اقبالی، رضا اکرمی، نسرین الماسی، خسرو امیری، بهمن امینی، فریبا امینی، محمد امینی، ناهید امینی، ایران‌دخت انصاری، ثریا انصاری، مرجان انصاری، منصور انصاری، اصغر ایزدی، کاظم ایزدی، رضا بایگان، کُرین بایگان، عباس بختیاری، مهران براتی، منیره برادران، مهدی برزین، گلناز برومندی، بیژن برهمندی، نسرین بصیری، شیدا بنایی، علی بنوعزیزی، هوشنگ بهارلو، سهراب بهداد، ژینوس پزشکی، ناصر پساینده، امیر

پیشداد، تقی تام، منیژه تام، زری تأثریان، منوچهر تقوی بیات، پروین تهرانی، حمید رضا جاودان، اقدس جاویدی، سیروس جاویدی، فرشید جمالی، جواد جواهری، محمد رضا جواهریان، ناهید جعفرپور، مهری حاج آقا زاده، اشرف حاج سید جوادی، علی اصغر حاج سید جوادی، زهره حبیب محمدی، علی حجت، حسن حسام، نسیم خاکسار، مهدی خانباها تهرانی، هادی خرسندی، بهروز خسروی، سیروس خطیبی، بهروز خلیق، محمد رضا خوبروی پاک، اسماعیل خوئی، سبا خوئی، زهره خیام، مهرداد درویش پور، رضا دقتی، ناصر رحمانی نژاد، بیژن رستگار، سهیل رسولی، فرهنگ رکنی (اخوی)، علی رضوی، مصطفی رضانی، رامین روحانی، سعید رهنما، علی رهنما، ناصر زراعتی، مجید زربخش، فخری زرشک، حسن زرهی، فرانسواز ساعدلو، هوشمند ساعدلو، رحمان ساکی، نسرین سلمانی مظفر، مسعود سمیع، اکبر سوری، هوشنگ سیاح پور، مدتی سیاهپوش، اسد سیف، اکبر سیف، لیلی شایگان، مریم شایگان، حسن شریعتمداری، شهلا شفیق، حماد شیبانی، صارم الدین صادق وزیری، فرزانه ضیاء - فتحی، راحله طارانی، عبدالله طاهری، علی طلوع، رضا عاصی، احمد عدسکار، فرزانه عظیمی، رضا علامه زاده، مه دی علوی، آنا عنایت، حمید غفارزاده، فرشته غفاری، هبت غفاری، سپیده فارسی، کامبیز فاروقی، مسعود فتحی، سعید فدوی، عبدی فراغی، رضا فیض، فهیمه فیض، قرهنگ قاسمی، وجیه قاسمی، ناصر قاضی زاده، محسن قائم مقام، فرشته قریشی، شهرام قنبری، هایده قهرمانی، کیان کاتوزیان، مهرانگیز کار، مهشید کبیری، کاظم کردوانی، علی کریم زاده، اسفندیار کریمی، بهزاد کریمی، زریون کشاورز صدر، بهزاد کشاورزی، علی کشتگر، رضا کعبی، رئوف کعبی، منیره کیانوش - کشاورزی، زویا گازچی، جان گرنی، فرانہ گرنی، منوچهر گلشن، علی گوشه، مهناز متین، علی متین دفتری، مریم متین دفتری، هدایت متین دفتری، پروین محسنی، مصطفی مدنی، باقر مرتضوی، محمد مروج، بنفشه مسعودی، حسین مشفق، ناهید مظفری، بهروز معظمی، ژیلای معظمی، رضا معقول، شیوا معیری، عباس معیری، خاطره معینی، هایده م؁غیثی، بهمن مقصود لو، حسن مکارمی، ابراهیم مکی، ماگاریت ملک، امیر ممبینی، محمد منتظری، مسعود مولا زاده، باقر مؤمنی، ناصر مهاجر، فردوس میرآبادی، انور میرستاری، رضا ناصحی، شیدا نبوی، جمیلہ ندائی، علی ندیمی، فرهاد نعمانی، مهشید نوشیروانی، وحید نوشیروانی، پرویز نویدی، ایرج نیری، شیدان وثیق، مهرداد وهابی، محسن یلفانی، فاطمه یوری.

# بزرگداشت خاطرہ عباس عاقلی زاده پیامها و گفتارها

در سوگ عباس عاقلی زاده

## شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لاییک ایران

در دوران مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت در کنار خلیل ملکی و از پشتیبانان دکتر محمد مصدق بود. پنجشنبه، دهم اوت ۲۰۱۷ شمع وجود عباس عاقلی زاده یار دیرینه ما به خاموشی گرائید، بی شک از دست دادن او برای خانواده، دوستان و جنبش آزادی خواهان مردم ایران ضایعه ای بزرگ است. او بهترین و بیشترین سالهای عمرش را در راه مبارزه برای آزادی، عدالت اجتماعی و برای ایرانی عاری از استبداد و خودکامگی سپری کرد. مبارزه خستگی ناپذیر او توام با پایبندی به اصولی بود که مسئله استقلال و عدم وابستگی به خارجی سرلوحه فعالیت‌های سیاسی‌اش بود. از این روی او در میان طیف گسترده اپوزیسیون آزادی خواه و مستقل، از اعتبار و احترام خاصی بر خوردار است.

در طول دوران مبارزاتیش، علیه نظام پادشاهی چند بار نیز به زندان افتاد و در تب و تاب انقلاب ۱۳۵۷ نماینده جامعه سوسیالیستها در شورای مرکزی جبهه ملی چهارم بود.

بعد از شکل گیری جمهوری اسلامی از همان ابتدا و بدون هیچ توهمی به مبارزه علیه حاکمین وقت پرداخت.

در این دوران، فعالیت های او در جبهه دمکراتیک مردم ایران متمرکز بود ولی خیلی زود و مانند هزاران مبارز دیگر، ناگزیر به ترک ایران شد. او به آلمان مهاجرت کرد.

در تمام دوران تبعید دست از مبارزه نکشید و در تأسیس و شکل دهی به نهادهای سیاسی، دموکراتیک و آزادیخواه در خارج از کشور در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی نقشی موثر داشت. او یکی از بنیان گذاران جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران، عضو نخستین شورای هماهنگی و چند دوره آینده آن بود. او همچنین از بنیان گذاران و فعالین شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، کانون دفاع از زندانیان سیاسی و چند تشکل دیگر بود.

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت این مبارز خستگی ناپذیر و راستین جنبش آزادی خواهی مردم ایران را به خانواده، دوستان و همه مبارزین راه آزادی تسلیم می گوید.

یاد و خاطرات او همیشه در میان ما زنده خواهد ماند.

## داریوش نویدی

۱۷ اوت ۱۳۲۴، پرتقال

این روزها در غربت و در هجرت جز خبر مصیبت هایی را که بر مردم ایران روا میدارند، تعدیها و بی حرمتیها بر انسانها در هم جای این کره ی خاکی چیز دیگری را کمتر می شنویم. در این وا مصیبتا ناگهان میشنوی که رفقای قدیمیت هجرتی دیگر کرده اند، هجرتی که دیگر پایانی بر آن متصور نیست. خبر نبود همیشگی دوست و رفیق گرانمایمان عباس عاقلی زاد، تکان دهنده بود وهست. کوچ آخرین عباس برای ما که در تشکیلاتی سیاسی در کنار او و تحت رهبری او برعلیه رژیم ستم شاهی مبارزه میکردیم (و نیز برای آنها که مبارزه باهمراه او برعلیه رژیم خونخوار اسلامی را ادامه دادند) بسیار دشوار و سخت است.

رفیق عباس سابق مبارزاتی طولانی خود را تا آنجا که من خبر دارم با حزب زحمتکشان ایران آغاز کرد و تا سال ۱۳۳۷ مسئول بخش دانش آموزی این حزب بود است. سال ۱۳۳۸ به جرم فعالیت سیاسی از دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران اخراج گردید. در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ عضو کمیته ی مرکزی جامعه ی سوسیالیست های نهضت ملی ایران بود. در همین ایام در سال ۴۲ که من دانشجویی جوان بودم، به جامعه پیوستم و با نام عباس عاقلی زاد آشنا شدم. هم از توانائی در عرصه ی تشکیلات سازی و دخالت در جنبش های توده ای از او یاد میکردند. زند یاد

رفیق میرحسین سرشار، تئوریسین برجسته و بی ادعای مارکسیسم، نزد من از عباس با احترام تمام یاد میکرد و او را سمبل مبارز و پایداری میدانست.

من در آمریکا که بودم دیگر با جامعه نماند بودم، و در همان بدو انقلاب هم با کومل پیوند گرفتم. وقتی که عباس را دیدم، او نه تنها دلخور و دلگیر نشد بود که انتخاب سیاسی مرا تحسین هم کرد. آیا این تعجب آور نیست، که یک کادر بلند پای یی تشکیلاتی نسبت به یک فعال قدیمی خود چنین برخورد کند؟ عباس چنین بود، فرق گرای و فرق بازی در ذات سیاسی وی جا نداشت؛ او فقط به جنبش میاندیشید. برای مثال من گفت که به کومل خبر بدهم که اگر مایلند و امکان آن را دارند میتوانند امکاناتی را که او در قسمتی از شمال داشت در اختیار کومل بگذارد، بعدها او و رفقای او (که رفقای قدیمی من نیز بودند) ماهانه مبلغ زیادی را از طریق من به کومل مرتباً کمک مالی میکردند، و نیز کمک های بسیار دیگری از جمله تکثیر چند صد نسخه ای خبرنگار و اطلاعیه های کومل و پخش تعداد بسیار زیادی از آن ها. در این راه او و رفقای دیگرش که به دلیل امنیتی نامشان را ذکر نمیکنم، بی ترس و محابا و بی هیچ چشم داشتی این کمک هارا، علی رغم خطرات زیادی که برایشان داشت، ادامه میدادند.

میدانم که رفیق یوسف اردلان بخش دیگری از همکاریهای بی ترس و بی چشم داشت سیاسی عباس را گزارش خواهد کرد. آخرین همکاری سیاسی من و عباس در هجرت عملی شد. اطلاعیه ای را که برعلیه جمهوری اسلامی به خاطر اعدام فعالین سیاسی نوشت بودم و با امضای تعدادی نشر یافت، امضای عباس را نیز در پای خود دارد. استاد و رهبری اطلاعیه ای را که یکی از شگردانش قلمی کرد بود امضاء کرد. این برای من افتخاری است و برای وی نشانه ای افتادگی و بزرگ منشی انقلابی اش بود.

یاد پایداریهایش در ۱۷ باری که به بندش کشیدند، یاد رفاقتهای صمیمانه اش هموار پایداری باد. به خانواده ی گرامیش تسلیم میگویم، دست رفاقیش (رفقای قدیمی خود را) به گرمی میفشارم و به یاد عباس در آغوششان میکشم. راهش پر رهرو باد.

عباس عاقلی زاده با ما بدرود گفت، یادش را گرامی و زنده میداریم  
کا نون همبستگی با جنبش کارگری ایران - ها نوفر

زندگی سیاسی عباس در راه آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی سپری شد. مردی خسته ناپذیر در راه رهایی انسانیت از استثمار و بهره‌کشیها؛ عباس در هر دو رژیم پادشاهی و اسلامی در جهت بوجود آوردن جهانی دیگر گام بر میداشت که در آن برای دگراندیشان تعقیب، دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام نباشد. این مرد مبارز چه در درون کشور و چه در دوران مهاجرت اجباری در جهت همگرایی نیروهای سوسیالیست، کمونیست، دمکرات، مترقی و آزادیخواه گامهای مؤثری برداشت. عباس از همان دوران دانش آموزی پای در راه مبارزه برای تحقق آرمانهایش گذاشته بود و همراه با فراز و نشیب‌های زندگی تا آخر عمر استوار و پایدار به آرمانهایش وفادار ماند.

خاطره اش گرامی و راه و روش اش پر رهرو باد

با بردباری و شکیبائی با همسر و فرزندان، هما، مینا، خلیل و تمامی همزمانش همدردیم

با یاد عباس  
**یوسف اردلان**

آلمان- هانوفر 25 اوت 2017 سوم شهریور ۱۳۹۶

با درود با حضار ارجمند و تسلیت فقدان عزیزمان عباس با ویژ با هما، مینا، و خلیل گرامی.

بر این باورم در آن هنگام که با ظاهر عزیزی را از دست میدهیم، او را در خود جاودانه خواهیم کرد و با درازای عمرمان با او آنگونه که میخواهیم خواهیم زیست، یادش گرامی، را پر فراز و نشیب مبارز با استبداد، و استثمار پر رهرو باد.

رسم بر این است که هرکس خاطر ای از عزیز سفرکرد بازگو کند و من هم چنین خواهم کرد؛ خاطر ای با ظاهر ساده، اما اکنون که با آن می‌نگرم پس از ۵۴ سال و دوما، پر است از نکاتی قابل تامل.

تیر ما ۱۳۴۲ (ژوئن ۱۹۶۳) برای سپری کردن محکومیت ۳ ما زندان با اتهام رایج آن زمان "اقدام علیه امنیت داخلی کشور" و از آن من چاشنی توهین با مقام سلطنت را هم با همرا داشت، با زندان شماره ۴ قصر سپردم، در آن زمان زندان شماره ۱۰ مخصوص زندانیان

سیاسی بود که اکثر زندانیان آن را تودای ها تشکیل می‌دادند، اما بعد از دستگیری و محاکمه سران نهضت آزادی (مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سحابی و دیگران)، نیمی از زندان شماره چهار را به زندانیان سیاسی اختصاص داد. بودند (حال این امر به خواست آقایان نهضت آزادی بود است یا نه) مطلب دیگریست) ونیم دیگر در اختیار دو سرگروه باند قاچاق مواد مخدر بود که هرکدام بیست نفری نوچه داشتند.

به هر جهت چهار اطاق بزرگ و کوچک در اختیار زندانیان سیاسی (عمدتاً نهضت آزادی بود) در کنج یکی از این اطاقها که جای سه نفر بود در کنار جوانی خند رو، ۲۵-۲۶ ساله پرنشاط و مهربان پتو و وسایل شخصی من قرار گرفت. این موجود نازنین زندیاد عباس عاقلی زاد بود، آن طرف تر، زندیاد منوچهر صفا بود با چهره مهربان و متین با لبخندی گرم و صدائی بسیار آرام به من خوش آمد گفت.

این دو از رهبران "جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران" بودند، که اگر اشتباه نکنم، به ۴ سال زندان محکوم شده بودند.

رفاقت با این انسانها بسیار ساده است، اگر اهلش باشی می‌توانی در اندک زمانی آنچنان ایاق شوی که گوئی سالهاست که آنها را می‌شناسی. گرما و شیرینی این رفاقتها کاملاً سایه بر محدودیت های زندان می‌اندازد.

توضیح شرایط آنزمان ساده نیست و نیاز به وقت زیادی دارد که از آن می‌گذرم؛ به هر رو و به رغم رابطه محترمانه‌ای میان طیفی که مذهبی بودند، از جمله نهضت آزادی، و دیگرانی که مذهبی نبودند، و یا چه بودند، فضای عمومی بند کماکان بر اقلیت غیر مذهبی سنگینی می‌کرد.

ترکیب زندان شماره ۴ علاوه بر اعضای نهضت آزادی عبارت بودند از حدود شش نفر از دانشجویان سازمان صنفی دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی ایران و چند دانشجوی منفرد، دو نفر از جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران، و چند نفر دیگر، دستگیر شدگان حوزه های علمی بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را نیز به همین زندان شماره ۴ می‌آوردند.

باید تغییری در فضای بند به وجود می‌آمد. زندیاد عباس با همان روی خوش ولی کاملاً جدی پیشنهاد کرد که یک روزنامه دیواری را به بیانندازیم که هم مشغولمان کند، وهم نظراتمان را با دیگران در میان بگذاریم. رفقای دانشجو و جوانان دیگر، حتی در طیف مذهبی‌ها، با این طرح موافقت داشتند. در آن زمان ادارات داخل زندان در دست



کمیته‌ای منتخب از خود زندانیان بود که می‌بایست تائید آنها را هم بگیریم، که خود داستانی دارد، و بالاخره تائید را گرفتیم. و روزنامه‌ای دیواری به نام "ندای بند" هر هفته در ۸ صفحه (آ ۴) به قول آن وقتها ورقه امتحانی مطلب نوشتند می‌شد و به دیوار ع اطاق بزرگ و کوچک چسباندند می‌شد. برای کپی کردن عباس سفارش کاربن هائی در کیفیت عالی داد بود که کاملاً برای پنج نسخه کافی بود. منوچهر صفا (غ. داوود) مقاله اصلی را با طنز ظریفی که مشخصه‌ی قلم او بود، می‌نوشت، عباس با انتخاب یا ترجمه کوتاهی از کتابی که در دست خواندن و ترجمه داشت مطلبی تهیه می‌کرد، و دیگران هم با نوشته‌های کوتاه یاری می‌رساندند، کار کپی کردن و گاهی جمع آوری پارچه‌ای مطالب از نشریات (عمدتاً روزنامه‌های که به دستمان می‌رسید) به عهد من بود.

من آن زمان دانشجوی جوانی بودم و در پی کسب تجربه، می‌توانم بگویم اولین آموزه‌ای که دریافت کردم این بود که در این فضای گوناگون و حتا ناهمگون برای اجرای کاری ممکن و عمومی می‌بایست دنبال نکات مشترک بود. نوشتن روزنامه دیواری را در زندان تا آن هنگام کسی انجام نداد بود. در آغاز حتی کارمان به شوخی گرفته می‌شد که بعضاً این چنین هم بود.

[چند سال پیش در اوین عدای عین همین کار را کردند و روزنامه دیواری بنام "ندای بند" نوشتند بودند، و می‌پنداشتند که برای اولین بار در تاریخ زندانهای ایران، یک روزنامه دیواری را درآوردند. همین اتفاق نشان می‌دهد که اگر شرایط ایجاب کند ایده‌ها و طرحها امکان وجود پیدا می‌کنند، و تشابه اسمی هم چیز عجیبی نیست.]

عباس همواره در پی یافتن نکات مشترک بود، در انتخاب مطالب و سواست زیادی به خرج می‌داد و بالاخره مطلبی انتخاب می‌شد که شادی آفرین تر از مطالب دیگر باشد نه الزاماً خنده آور، بلکه حاوی نشانه‌ای از امید و روشنائی باشد.

این اولین دیدار، آغاز دوستی همیشگیمان بود، به رغم تفاوت بینشی در راه مبارزه برای آزادی انسانها، دوستی و اعتمادمان نسبت به هم نگسست. در مهر ما ۱۳۴۲ او و منوچهر صفارا به همراه زندانیان نهضت آزادی برای مدتی به زندان برازجان فرستادند، به قول منوچهر صفا به کاروانسرای ایمن در دل بیابانی با آسمانی پر از ستاره.

پس از آزادیش از زندان هراز چند ی بنا به موقعیتی دیدارهای

دوستانه ای دست می‌داد، تبادل افکاری می‌شد احیانا نشان گرفتن از نوشتن ای یا کتابی. دستگیری های اواخر حکومت محمد رضا شاه این دیدارها را از بین برد. بود و حتی پس از آزادی از زندان (آبان ۱۳۵۷) نتوانستم با او دیداری داشته باشم.

در اردیبهشت یا خرداد ۱۳۵۸ بود برای معالجه و عمل جراحی، مخفیانه به تهران رفتم. آن زمان زندگیا در عباس در تهران نبود و مدتی بود که تهران را ترک کرده بود، کلید آپارتمانش واقع در کوچ نادری، در دست رفیق نازنینی بود که از حضور من در تهران خبر دار شد. همراه سفارش و سلامی دوستانه کلید آپارتمان را از طریق رفیق مشترکمان (داریوش نویدی) برایم فرستاد و گفت بود که خودم به دیدارم نمی‌آیم چرا که احساس می‌کنم ممکن است تحت مراقبت باشم ولی تاکید کرده بود که خان پاک است و من می‌توانم از آن استفاده کنم.

من که در رفتن مشکل داشتم و با چوب زیر بغل جا جا می‌شدم به همراه همسر و فرزند شش ماهه ام چند روزی در خانه عباس بودیم معلوم نشد که چرا چند روزی پس از اقامت در آن آپارتمان نا آشنائی زنگ زد، ما، در را باز نکردیم. پس از چند دقیقه همسایه ای که عباس را می‌شناخت و میدانست که دوستی از دوستان عباس به این خانه آمد است، پشت در آمد، و پس از زنگ زدن گفت: "افراد مشکوکی به نام آمارگر آمدند و اطلاعاتی در مورد خانه شما خواستند آنها بر می‌گردند چه می‌توانید بکنید خود دانید."

بلا فاصله تماس با رفیق مشترکمان ممکن شد و او توانست در زمان کوتاهی خود را به ما برساند و من و همسر و فرزندم را با اتوموبیل از آنجا ببرد. در حال ترک کوچ نادری بودیم که اتوموبیل کمیته همراه با پاسداران وارد کوچ شدند از کنارشان رد شدیم و از دام جستیم.

جان به در برد از یورش حاکمان جاهل و جانی اسلامی در ایران، دیدار با عباس در سال ۱۹۸۳ مجددا در اروپا برایم امکان پذیر شد. همواره مستقیم یا غیر مستقیم از همدیگر خبر داشتیم، دوستی و پیوندمان پابرجا بود. یادم هست چندین سال پیش برای شرکت در جلسه سازمان جمهوریخواه دمکرات ولایتیک به پاریس آمد بود، به کلبه فقیرانه ام اکتفا کرد و پیش من آمد و حتا مرا هم همراه خود به جلسه عمومیشان برد. اتفاقا مجله چشم انداز ایران را که حاوی اسنادی در مورد کردستان است در میان کتابهایم دید، به رسم و سیاق زمانهای دور آنرا همراه خود برد و کپی شستم. رفتن ای از آن را برایم باز پس فرستاد. یاد او همواره برایم زندگانه است، موریس تورز (رهبر حزب

کمونیست فرانس در زمان اشغال نازیها و به اعتباری رهبر جنبش آزادیخواهان (ضد نازی) در گفتاری در مورد سازماندهی میگوید در دروستانهای مختلف روی آوری به مبارزات سیاسی تفاوتها گاهی فاحشی باهم دارند، در برآمدهای انقلابی مشکل بتوان سر را از ناسر تشخیص داد؛ اما در برهه‌های سنگین سکون فقط کسانی که ظرفیت و جوهر مبارزاتی و انقلابی دارند به صفوف مبارز می‌پیوندند. عباس عاقلی زاد، در فاصله سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ هفت بار بازداشت وزندان حکومت پهلوی را تجربه کرد بود. و در تبعید اجباری اروپا هم دمی از تداوم مبارز علی ادبار حکومت جهل و استبداد و استثمار اسلامی ایران باز نایستاد. این چنین است که میتوان گفت عباس از تبار انقلابیونی بود که موریس تارز و صفش را کرد است.

## دوستان و همراهان عباس عاقلی زاد

عباس عاقلی زاد، عباس دوست، همنشین، همراه، هم‌زم یکدل و پاکبخت ما، دیگر نیست (۱۹ مرداد / ۱۰ اوت). سالها بود که بیماری درمان ناپذیری بر او چیرگی می‌گرفت.

زندگی عباس زندگی مبارزه برای استقلال، آزادی و برابری بود. پیکاری برای رهائی از جهان بهره‌ها و بهره‌کشها و در راستای بهروزی و بهزیستی مردمان؛ جهانی بیگانه با ستم زر و زور و زنجیر و زندان. عباس این مبارزه را از سالهای دانش‌آموزی و در نهضت ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق آغاز کرد؛ نخست در حزب زحمتکشان ملت ایران بود که به فعالیت سیاسی پرداخت و آن زمان که رهبری این حزب به نهضت ملی پشت کرد و به مخالفت با مصدق برخاست، او هم همچون اکثریت بزرگ فعالان و تود حزب، به همراه خلیل ملکی و در چارچوب حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) همچنان در طریق نهضت ملی پایدار ماند و همچنان و در همه جا، همراهی و همکاری با مصدق و دولت ملی او را پیگیری کرد.

آن جنبش و آن سالها و هم پست و بلندهایش، بر دیدگاهی استوار بود که نه جهان را اردوگاهی میدید و نه این چنین میخواست. چرا که در واقع جدائی و گذر از چنین دیدگاهی بود و از همین رو بیانی از واقعیت ناهمگونی شد که "دنیای سوم" نام گرفت و در فردهای جنگ جهانی دوم، سنگ بنای جنبش کشورهای غیر متعهد شد.

عباس از جمله مبارزان راه برابری انسانها بود و در پی خلیل ملکی

بود که درین راه گام نهاده بود، راهی که هربار و هرکجا، می بایست از نو یافت، ساخت و پیمود. چرا که نسخه ای عام و دستورالعملی جهانشمول و مرجع تقلیدی واجب الاطاعه وجود ندارد. این چنین است که درینجا هم استقلال در عمل و دوری از وابستگیهای اردوگاهی، از جمله شرایط اصلی موفقیت در نبرد برای برابریها می گردد.

عباس از آن پس از جمله آنانی بود که هرگز ضرورت مبارزه با وابستگیها و پیکار برای آزادی و حقوق مردمان را به فراموشی نسپرد و هر جا که بود و آن زمان که می بایست، بیهراس، یکسره تلاش و کوشش می شد. در دوران آریامهری، عباس دو بار هم به زندان افتاد و ماهها و سالهایی را در زندان گذراند اما این همه موجب آن نگردید که لحظه ای به انفعال و خاموشی تسلیم شود. عباس از جمله ۵۸ نفر امضاکنندگان بیانیه ای بود که در یازدهم آبان ۱۳۵۶، در تهران انتشار یافت و اعلام می کرد که "نظامی که در ۲۴ سال اخیر قدرت سیاسی و اقتصادی را در کشور ما اعمال می کند با بحران آشکاری روبرو شده است". این "بحران عمیق" هم از "وابستگی حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور به منافع قدرتهای استعماری" سرچشمه می گیرد و هم از "فضای خفقان آور سیاسی و نفی آزادیهای اجتماعی" در جامعه. بیانیه، تراژنامه ۲۴ ساله نظام آریامهری را به دست می دهد تا براین نکته تکیه کند که یک چنین تراژنامه ای "اعتراض مردم را اجتناب ناپذیر می نماید" و از آن پس و با استناد به دستاوردهای گرانبهای انقلاب مشروطیت، اعلام کند که "احیای حاکمیت مردم، یگانه شرط لازم و ضروری دفع بحران کنونی است".

عباس از بنیانگذاران جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران (۱۳۳۹) بود و در آغاز انقلاب و به هنگام تشکیل جبهه دموکراتیک ملی ایران (۱۴ اسفند ۱۳۵۷) و در دوران نخست فعالیت آن (۱۳۵۷-۵۸)، همو بود که نمایندگی جامعه در جبهه دموکراتیک ملی ایران را بر عهده داشت و جبهه را از حضور و همکاری فعال خود و یارانش برخوردار می داشت. آن "بهار آزادی" به سرعت نور، به ظلمات خونین زمستان سخت سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام بدل شد و عباس هم به همراه خانواده کوچکش همچون صدها هزار ایرانی دیگر، به ترک وطن ناگزیر شد (تیر ۱۳۵۹) و پس از قریب دو سالی اقامت در اتریش، به آلمان نقل مکان کرد (فروردین ۱۳۶۱) و چند ماهی بعد بود که شهر هانوفر را برای محل اقامت قطعی خود برگزید.

عباس بیش از نیم قرن مبارزه بود؛ از آن ماههای آغازین سال سی

که در دهه ای کوچک، در نزدیکی میدان بهارستان، به کار و کسب مداد و کاغذ و دفتر و کتاب پرداخته بود تا امروز که درین غربت ناگزیر و ناخواسته، چهره خندان و همواره پویان و همیشه در خدمت "کارگاه ایرانیان" هانوفر بود و یکی از بنیانگذاران "شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران" و یار کوشا و پایدار و عضو شورای هماهنگی "جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران" .

عباس تداوم در مبارزه بود. صمیمی و هشیار. همچنان و همواره کوشش و تلاش برای آزادیها و برابریها و آکنده از همبستگیها و همراهیها. همواره همچنان بودن که راه دراز است و استوار و پایدار باید بود. عباس در کار جمعی، افتادگی بود و ایثار. هیچ اهل منم منم نبود و هیچ از خود نمی گفت. عباس مالمال بود از ذوق و شوق زندگی. به گفتن آن دوست، عباس چنان شوخ طبعانه و بخوشی از زندان می گفت که شنونده ای گفت "ما را به هوس انداختی که ما هم برویم و ببینیم!" . خنده رو و خوشرو، در مراعات اصول هرگز کوتاه نمی آمد و استوار می ماند و پایدار. اهل سخن و گفت و شنود بود و هیچ اصلی را در پی دستیابی به این و آن توافق، به مسلخ سازشها روانه نمی کرد. با او همه چیز روشن بود و در همراهی او، راهها هموارتر می نمود و شادمانه و سبکبارانه پشت سر گذاشته می شد.

یادش بیدار. راهش پایدار. با همدلی و همدردی با هما، مینا و خلیل.

رسول آذرنوش، احمد آزاد، م.آزم، فرهاد آسور، باقر ابراهیم زاده، بانو اسکندانی، قادر اسکندانی، سیمین اصفهانی، رضا اکرمی، صدرالدین الهی، شهین امیری، بهمن امینی، مرجان انصاری، منصور انصاری، مهدی برزین، فرامرز بهار، ناصر پاکدامن، امیر پیشداد، پروین تاج، تقی تام، اسفند جاوید، فلور جاوید، میهن جزنی، علی جلال، فرشید جمالی، اشرف حاج سید جوادی، علی لصغر حاج سید جوادی، علی حجت، شاهو حسینی، نسیم خاکسار، مهدی خانبا با تهرانی، بهروز خسروی، رضا درخشان، مهرداد دروش پور، احسان دهکردی، مهدی ذوالفقاری، محمود رحمانیان، ناصر رحمانیان، ناصر رحیم خانی، محمود رفیع، احمد روناسی، مجید زربخش، هوشمند ساعدلو، اکبر سردوزامی، اکبر سوری، بهروز سیاح پور، بهزاد سیاح پور، هوشنگ سیاح پور، اسد سیف، اکبر سیف، حماد شیبانی، علی شیرازی، مانی شیرازی، کامران صادقی، منوچهر صالحی، جمال صفری، علی صمد، مسعود علوی بحرینی، بهروز عارفی، فرزانه عظیمی، مسعود فتحی، ملیحه

فرهنگ، وجیه قاسمی، شهرام قنبری، هایده قهرمانی، کیان کاتوزیان، مقصود کاسبی، بهزاد کریمی، حجت کسرائیان، زریون کشاورز، رضا کعبی، رئوف کعبی، ثریا کهزادی، علی گوشه، علی متین دفتری، هدایت متین دفتری، مصطفی مدنی، باقر مرتضوی، محمد مروج، نواز مصلی نژاد، بهروز معظمی، مجتبی مفیدی، اصغر منجمی، سیامک مؤید زاده، فردوس میرآبادی، انور میرستاری، محسن نژاد، حسین نقی پور، ضامن علی نیرومند، شیدان وثیق، هرمز هوشمند، محسن یلفانی.

## کیومرث صابغی

دوستان برگزار کننده با سلام  
گرچه آشنایی من با عباس با آغاز - جدل - شروع میشود لکن در طول ملاقات‌های تشکیلاتی و همچنین سفر وی به امریکا، که در تماس نزدیکتری قرار گرفتیم، با رفتار انسانی رو به رو شدم که به نیکی و راحتی میتوان آن را به قول هو چی مین "انسانیت سو سیالیستی" نامید. یعنی روانی به دور از خود پرستی، پرهیز از کینه و باور به نیک‌کرداری بدون نیاز به پاداش. ایکاش این ویژگی عباس را همه خادمین و باورمندان به مذهب شیعه اثنا عشری ایران میداشتند تا عباس میتوانست لا اقل لبخندش را بیشتر پیام آور کند. عباس جان اگر چه دیر باهات آشنا شدم لکن جای بسیار خالی است. میبوسمت کیومرث صابغی.

## هرمز هوشمند

دوستان عزیز،

خبر اندوهگین فوت دوستان عباس را شنیدم و خاطرات او و شورا برایم زنده شد. به شما دوستان و خانواده عباس تسلیت میگم و امیدوارم زندگی پر بارش و خاطرات خوبی که با او داشتیم تسلی بخش باشد.

## عاطفه گرگین، فرانسه

خبر درگذشت دوست و برادر گرنقدرم عباس عاقلی زاده را در شرایطی ابری که امروزه جهان شمول است دریافت کردم.

این خبر غم انگیز در شرایطی بما رسید که شهر وندان و شهروندزادگان این جهان از دو طرف سرمایه و ارتجاع مورد حمله و شخم قرار گرفته اند.

عباس عاقلی زاده که عمری بر علیه این دو دیدگاه سرمایه و ارتجاع جهانی کوشیده بود این جهان پر از خشونت را ترک نمود تا جای دیگری کمی بیاساید.

فقدان این انسان ارزشمند را به خانواده محترم او خصوصا به همای عزیز و مینا و خلیل به

دوستان او و به شما تسلیت می گویم.

## پیام به کمیته برگزارکننده مراسم بزرگداشت-هانوفر مهرداد درویش پور

24 اوت 2017

دوستان، رفقا!

متأسفانه بخت آنرا نیافتم تا در مراسم یادبود دوست و هم‌رزم عزیزمان زنده یاد عباس عاقلی زاده حضور یابم.

وداع جوان عباس شاید بیش از هر زمان دیگر دلتنگ مان ساخته است و زنگ‌ها عقربه زمان را برای ما و نسلی که دهه‌ها است بی‌هیچ پشتوانه و انتظاری برای آزادی و عدالت پیکار کرده است، به صدا در آورده است. او با کوله باری از رویای‌های تحقق نیافته اما توشه‌ای پر بار از ایستادگی، رواداری، دادخواهی، اراده و باوری راسخ به روزگاری بهتر، در نیمه راه ما را در جبهه‌های گوناگون پیکار ترک کرد.

رفت که بگوید پیرمرد مدتها است ادای سهم خود را در مسیر آزادی و عدالت از عصر مصدق تا به امروز کرده و اکنون نوبت دیگران است که مشعل ماراتون آزادی را از دست‌های لرزان و جان از نفس افتاده او گرفته و به پیش روند. در روزگاری که آرمان‌گرایی شوری بر نمی‌انگیزد و سکوت و سکون یا باری به بهر جهت جای خیزهای بلند جسورانه به قصد تغییر را گرفته است، از دست دادن یاران پر استقامت و پایداری همچون عباس، زبانی جبران‌ناپذیر است. نه تنها

از همین امروز دلتنگ دوباره ندیدن چهره پیرمردی شجاع، شوخ طبع و پرامید هستیم، بلکه نگرانی از پر نشدن خلا او در نسل آینده وجودمان را پر کرده است. با این همه، گویی همراهان و همزمان او به رغم تمامی زخم ها، خستگی ها، توانی اندک و دلی ناخرسند از زمانه، با خود و دیگران پیمان بسته اند که اراده معطوف به آزادی عباس را پی گیرند و در کوه غیر ممکن ها تونل زده و برای تحقق آرمانهای جمهوری، لائیتیسسته، دمکراسی، عدالت و برابری در ایران به رزم خود ادامه دهند. یادش گرامی و جایش در نزد عزیزان و دوستان و همزمانش سبز باد!

## وحیدی

عباس انسانی که وجودش به اطرافیان آرامش میداد، مبارزه برایش زندگی بود. در این راه آرامش نداشت، صبور و بردبار، سالهای پایانی زیستش برای همه آدمیانی که او را میشناختند، درد آور، روانش شاد، بدین وسیله همدردیم را با همه بازماندگان، و جامعه مبارز، میهنم با از دست بدن مبارزی، بیقرا را ابراز میدارم، آرزوی ادامه راه مبارزه اش دارم.

یاد عباس آقا گرامی و خاطره ی عزیزش « تا جاودان جاویدان در تکرار ادوار» ماندگار

**م - بهمنی**

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد

«حافظ»

صدای دوستم را تلفنی، هفته ای چند بار می شنیدم، اما خودش را نزدیک به چهل سال می شد که ندیده بودم! به قصد دیدن من از راه دور و درازی آمده بود و تازه از راه رسیده بود! نشسته بودیم و شادی زیبایی به رویمان آغوش گشوده بود! ناگهان ابرام آشفته از



راه رسید و پنداری که میهمان را نمی بیند ... بدون سلامی گفت : احمد عباس مرد !

نگاهم را ناپیدای دوری ربود و شادی دیدار دوست به حزن قریب بدل شد! پنداری در دهلیز لغزان رازها قرار گرفته بودم و لذت گذشته ی نزدیک، یله بر خیال ها، رها شده بود! سکوت اندوهباری اطاقک مرا از خود لبریز کرد! انگار در معرفت شناخت اقیانوس بی کرانه ی مجهولی غیر قابل درک، منگنه شده بودم! چرا باید عباس بمیرد؟ چرا باید عباس ها بمیرند؟ اصلا مرگ چیست و چرا آدمی در چنبره ی زمان گرفتار آمده است؟

بن مایه ی این شمعدان های روشن حیات چیست که درد و فغان پیری و مرگ، در پهناورترین نقطه ی عقلانی و شعور ما همچنان حاکم است. پرسش های آدمی پایان ناپذیراند و شاید تنها چیزی که بتواند از اندوه رفتن بکاهد، خود رفتن است!

چون بماند آب جوی از رفتار

شاخه ای خشک ماند و برگی زرد

آمدش باد و با شتاب ببرد

« هر زایشی امتزاجی است از پیدایی و رشد و بیداری و عشق ورزیدن، درد و تکرار و درخشیدن و سرانجام مردن و تاریکی. این قانون یاوه یا پوچ یا بیهوده، مظهر کل قانونمندی تغییرناپذیر طبیعت است.»

ما و جملگی پدیده های هستی در زمین و در فضا، از این قانون بلافصل که آمیزه ای از شعور و بلاهت است مستثنی نیستیم.

بودن و الزام آورترین پدیده ی هستی یعنی عشق، در احساس و هیجان ما می درخشد و از این روست که به باور من هستی و نیستی، هسته ی بنیادین بقا را در کل کیهان ابقا می کند.

چنین به نظر می رسد که معادله ی مرگ و زندگی را، نمی توان تغییر داد، زیرا تغییر عناصر، در چهارچوب طبیعت، کار را نه فقط آسان نمی کند، بلکه گره ها را کورتر و غم آدمی را، در پذیرش ناتوانی خویش، افزون تر می سازد .. درست شبیه جنگ پلنگ ها و غزال ها!

حال که آدمی قادر به حل قضیه ی پیچیده ی مرگ نیست شاید بهتر آن باشد که، راه حل دیگری برای استمرار زندگی بیابد.

در نوشته ای از فدریکو گارسیا لورکا خواندم، آن زمان که دوست باوفایش در میدان گاوبازی کشته می شود و قبل از اینکه مرثیه ی بلند و زیبایش در رسای او بسراید ... می نویسد:

وقتی اگناسیو کشته شد به این واقعیت پی بردم که سهمناک ترین تراژدی زندگی، مرگ است. مرگ تمامی معیارها، آرزوها، نیازها و عشق های شورانگیز حیات، و راز و رمزها و شگفتی ها را در هم می ریزد و به آدمی می قبولاند که ستون های بلند و به ظاهر مستحکم و هندسی طبیعت بر شالوده ای لرزان قرار گرفته و هر لحظه از زمان و در هر مکان سقوط شان حتمی است !

و پرسش این است که چرا حیاتی اینگونه باید وجود داشته باشد اینچنین که لورکا توصیف می کند ؟

معادله ی مرگ و زندگی، این دو عامل گردن کش فرگشت، در آفاق طنین انداز است. چاهی عمیق و کوهی گردن فراز ... سپیدی و سیاهی ... لذت و درد .. حیات و مرگ ... آیا این به ذهن پدیدار نمی شود که ضلع های هندسی حیات بشر در هم ریخته و ناموزون است؟

و اما با اینهمه و با وجود حضور دیو سیاه مرگ، من و ما، عاشق زنده بودنیم و زنده بودن را با زشتی ها و خشونت ها، با تلخی ها و دردها، با تجاوزها و بی عدالتی ها و عدم آزادی هایش دوست می داریم .

دریغ که گریه هایمان امان ناپذیرند و اندوه مان قطره های بارانی ست که بر سینه های عاشق مان می بارد و عقلمان این مخزن رازهای جهان، از غم های گران می نالد

کیست تا به من بگوید چرا مرگ با خنجر زهرآلودش، سینه بیداری و آرامش و عشق را می درد ؟. این حکمت مسخره از کدام سرچشمه ی خون آلودی روان شده است. آیا آدمی از خمیرمایه تضادها پرداخته شده؟ آیا این همه انسان را تا مرز حیرت نمی کشاند ؟

کاش می شد جبر اجتناب ناپذیر مرگ را معکوس کرد و این نظم ابله هانه را در هم ریخت. چرا که جدایی از زندگی، تلخ ترین حنظلی ست که طبیعت در وجود آدمی نهاده، تا اندوه رفتن را مضاعف کند.

با این حال بگذار چشم هامان را ببندیم، عشق مان در آغوش کشیم و غم مرگ را از یاد ببریم و بپذیریم که ماهیان شعور در دریاچه ی

هستی با روح پنهانی آب، هم آغوشی می کنند و زندگی را استمرار می بخشند.

عباس را می شناختم. سی سال زیستن در کنار بودن او، مرا بدین باور رسانده است که می توانم بگویم: عباس ... من با تو هم آوایم ... من با تو هم آوازم که تمامی پدیده های جهان، همه ی آنچه تار و پود جسم و جان و خرد را به لرزه در می آورد چیزی جز ذرات نادیدنی و لمس ناشدنی غنچه های معطر آزادی نیست! من با تو هم آوازم که آنچه هست، شادمانی ها، لذت ها، دردها و اندوه های شکننده، رویش ها، بالندگی ها و سرانجام، تباهی و خاموشی و به خاک بازگشتن است.

باورم نمی شود عباس آقا این روزها تو نباشی! این جا هنوز هم شهر بارانی ست! و من خیس بارانم! هر جا تو بودی، انگار پلشتی ها کمرنگ می شدند. افسوس این را دیر دریافتم ... حالا بگو تا بیارد باران. تا پژواک آوازه های دوباره جان بگیرند و مستانه تا دریای لبخند مردمان بخرامند .. بگو تا بیارد .. تا از اسطوره ها بیرون رویم و در پیدایی گل سرخی شکوفا شویم ... بگو تا بیارد آنجا که تجمع بیکران زندگی ست!

چنین گمان دارم که عباس باور داشت، زندگی سروش جاودانه ی تپش های قلبی ست که آرامش نمی پذیرد. دلی که از نغمه ی دلپذیر تپیدن خسته نمی شود و در ابدیت خاموشی ناپذیر جهان درون خویش، همچنان شعر بلند زندگی می سراید.

آن روزها ... احتمالاً سی سال پیش، ما در انجمنی گرد هم آمده بودیم! و من آن زمان جوانکی بودم، محصور در اندیشه ای که، از چند و چونش هیچ نمی دانستم! و نوع نگاه خود را، مظهر بلا فصل تغییر ناپذیر هستی، و معمار بی بدیل جامعه ای عاری از ستم می انگاشتم.

انجمن ما دوامی طولانی نداشت ... شاخص ترین اعضای انجمن، نخست آقای اسلامی بودند و بعد آقای عاقلی زاده و سعید و ابرام و ...

من از گذشته ی مبارزاتی عباس آقا، چیز زیادی نمی دانم، اما جسته گریخته چیزهایی شنیده ام!

شنیده ام در هر مجلس و محفلی، زندگی را شکوفا و گیسوی بلند و پراکنده ی حیات را با ریسمان عشق به هم می بافته است.

عباس انسانی از تبار آنانی که نگاه می کنند نه اینکه فقط ببینند.

بودنش در جمع یاران، جان را به غلغله ی بودنی سرشار می کشاند!

غروب یک روز زمستانی یا اینکه تابستانی، فصل اش را دیگر یادم نمانده است. من دنبال دوستی می گشتم به این خیال که شاید در کارگاه سابق باشد، به آنجا مراجعه کردم. آن دوست آنجا نبود اما دیدم عباس آقا، تنهای تنها، دست اش را روی میز گذاشته و نشسته است. سلام کردم ... پاسخ داد. اما نه مثل همیشه گرم.

آن روزهایی که داستان ما بر بسترش روان بود من بیش از بسیار ودکا می نوشیدم.

روبروی عباس آقا نشستم و گفتم : عباس آقا موافقی امشب، با مستی، غم را دست به سر کنیم تا برود رد کارش؟ گفت : اینجا شراب هست اما هر چه گشته ام ودکا پیدا نکردم.

گفتم عباس آقا الان برمی گردم ... رفتم از کیوسک سر خیابان یک بطر ودکا خریدم و برگشتم ...

نشستم ... هی ریخت خوردم و هی ریختم نوشید .

راستی این چه حال و حکایتی ست که مستی آن روزها بسیار خوش تر از این بود

الکل حالا دیگر بیشترین تاثیر خود را در ژرفنای تن و جانمان رسوخ داده بود. اوج مستی و گرمای مطبوع می، در همه ی قلمرو هستی خویش احساس می کردیم .

آن جاذبه ی خوش و حالت هر دم افزون حذف کننده ی پرهیز و پرواها و آن سبکی رخوتناک و کیفیت جادویی انگورستان ها، حقیقتا که موهبت اعطایی ایزد آب ها ست .

حالا ما در اندهگانه ترین مستی ها و سبک روح ترین بی خویشی ها غوطه ور بودیم .

به رهی دیدم برگ خزان

پژمرده ز بیداد زمان کز شاخه جدا بود

طنین آوای عباس آقا سلول های مغزی ام را به هیجان کشانده بود و صدایش چندان گوش نواز بود که زمزمه ی جویباران را به هنگام بوسیدن خاک تشنه ی عشق، به روییدن تدایی می کرد

عباس آقا ترانه را تا به آخر خواند و پس از اندکی سکوت و گرداندن سر از این سو به آن سوی، به چشمانم چشم دوخت و گفت: حالا تو بخوان.

«چه بخوانم.. من که خواندن نمی دانم؟ پرسید: آن چیست که: چون بخردان فرزانه سان حل معما می کند؟»

فهمیدم که منظورش شعر ودکا ست و من نیز بخشی هایی از آن را که در خاطر داشتم برایش دکلمه کرد!

گرم شده بودیم و از هر دری سخنی می گفتیم. پنداری مستی جان بخشی هستی مان را در بر گرفته است تا مکنونات ذهنی خویش را بروز دهیم.

عباس آقا گفت: بعضی از بچه ها می گویند: دوست مشترکمان اصغر، فقط چون زبان بلد است توان انجام دادن این کارها را دارد، آیا تو هم اینطوری فکر می کنی؟ و من در حالت خوش باشی و شنگولی، گفتم: کارایی و توان آدمی چه ربطی به بلد بودن زبان دارد که دانش و پشتکار ذاتی چیزی ورای زبان دانستن است و اگر فلانی «اشاره به نام یکی از دوستان» ده برابر اصغر هم زبان بلد بود باز نمی توانست حتی یابوی لنگ علی قلی خان سردار اسعد را هم تیمار کند... و عباس آقا بسیار خندید...

و بسیار خندیدیم.

چنین گمان دارم که برخورد آن روزهای من و ما، بیش از حد کفایت غیرمعقول بود! از این رو با خود پیمان بسته ام که شاخه ای از گل سرخ و معطر مهربانی ها را نثار تک تک یاران کنم و به عباس آقا قول بدهم که بیش از این از جدایی ها سخن نگویم و از وصل های هوش ربا که او عاشق آن بود حرف بزنم... از بوسه ها و در آغوش کشیدن ها که مظهر حیات و بقاست گفتگو کنم. از آن همه مهری که به دانستن و دریافتن و شادمانی هایی که از سر شوق در نگاهش آشکارا می درخشید و زیبایی هایی که دلش را لبالب از شعف می کرد تعریف کنم و به ستایش از همه ی آنانی بپردازم که به خاطر برپایی جامعه ای عدالت گستر جان باختند و از همه ی آنچه نزدشان عزیز بود گذاشتند و گذشتند

ما وام دار تلاش بی دریغ عباس آقا و همه ی کسانی هستیم که از صدر مشروطیت، توان توفان را تاب آوردند و بی عدالتی ها را به چالش طلبیدند! شکی نیست که اگر روزی وطن ویران ما از چنگال خونالود

دین، این چندش آورترین ابزار تحمیق تودها رها شود تلاش این عزیزان، وثیقه حفظ آن آزادی و حقوق خواهد شد و ما سوگند می خوریم این دینی که به گردن داریم هرگز فراموش نکنیم .  
و پایان سخن ...

حالا ساعت نزدیک ۱۲ شب است، ابرام پیش ام بود، همین چند لحظه قبل رفت و من اینجا تنها ... و در این تنهایی در خیال شده ام و خیالم را بسوی آقای عاقلی زاده پرواز داده ام ... به آنجا که اوست ... نمی دانم کجاست. اما انگار هست و آنجا زندگی می کند! و من احساسم را در قالب این واژه ها، به او تقدیم می کنم ...

من از بارش باران عشق سخن می گویم

که عزیزی چون تو را،

به غربت تبعیدی دل ما، هدیه کرد .

زنده بودن نشان بیداری ست

و عقل نشان نشاط

و عشق گرمای دستان تو است

در ترنم ساز ناسزاوار روزگار

دردها، حجم هجوم آفت های زمانند

که در تن و جانمان می کاوند

و می جووند جوانه های شادی

و می درند سینه های شادمانی را!

اما هنوز و همیشه اینک توئی که می آیی،

با افسونی بر لب و قلبی سرشار تر از دیروز

و مستانه رم می دهی آفت های نازیبای جدائی ها را،

و با نگاهت، می نشانی،

گلبوته های دوباره ی زندگی، در باغ های خیال

و می نوازی، ساز شورانگیز شیدایی!  
و با زبان سوزانت زمزمه می کنی،  
دیدار بی اندوه دوباره را!

. . . . .

می جویمت در بیت بیت عاشقانه های حافظ شیراز  
می یابمت در شالی های شیدایی و شراب  
و فاتحانه بر اسب بلند بالای اندوه می نشینم  
و به دشت سبز دوستی ها می آیم،  
تا انجا آوازت را دوباره بشنوم  
وقتی که می خوانی:

جای آن دارد که چندی هم ره صحرا بگیرم  
سنگ خارا را گواه این دل شیدا بگیرم

۱- در این یادنامه اشعار و نوشتاری از اندیشمندان و فرزانه‌گانی چون: حافظ، نیما، شاملو، رمزی و اخوان به وام گرفته ام!

## رفیق عباس عاقلزاده از میان ما رفت شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران

۲۱ مرداد ۱۳۹۶، ۱۲ اوت ۲۰۱۷

عباس عاقلزاده رفیق عزیز ما، مبارزی دیرین در راه استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، برابری و سوسیالیسم و عضو کمیته مرکزی شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران بود. در بامداد 10 اوت ۲۰۱۷ برابر با نوزدهم مرداد ۱۳۹۶ پس از بیش از شصت سال مبارزه علیه استبداد و بی عدالتی به خاموشی گرائید.

عباس عاقلزاده در میان مبارزان راه آزادی ایران چهره‌ای آشنا و

فراموش نشدنی است. او از سال‌های جوانی تلاشی خستگی‌ناپذیر برای آزادی و بهروزی مردم ایران آغاز کرد. از یاران خلیل ملکی در **کمیته ملی مصلحت** بود، خود را در کنار دکتر محمد مصدق در ملی کردن صنعت نفت می‌دید و همراه او علیه دیکتاتوری محمد رضا شاه و حامیان داخلی و خارجی رژیم پادشاهی مبارزه کرد. او خود را سوسیالیستی آزادی‌خواه و دموکرات می‌خواند. در این دوران چند بار به زندان افتاد.

با استقرار جمهوری اسلامی و آغاز دورانی جدید از استبداد و واپس‌گرایی در کشور ما، عباس به مقاومت و مبارزه با نظام حاکم برخاست. در **کمیته ملی مبارزه با استبداد** یکی از فعالان پیگر این حرکت بود. او سرانجام ناچار به ترک ایران شد و به اروپا (آلمان) مهاجرت کرد.

در دوران تبعید دمی از پای نشست و با اشکال گوناگون به مبارزه خود با جمهوری اسلامی در جهت براندازی آن و برای استقرار رژیمی مبتنی بر جمهوری، دموکراسی و لائیسیت، ادامه داد. فعالیت‌های او چه در سطح شهر هانوفر، مانند بنیان‌گذاری **کمیته ملی مبارزه با استبداد**، **کمیته ملی مبارزه با استبداد** و **کمیته ملی مبارزه با استبداد** و چه در پهنایی فراتر مانند همراهی در شکل‌گیری **کمیته ملی مبارزه با استبداد** و عضویت در آن و همچنین، و به‌ویژه، همراهی در شکل‌گیری و پیگیری فعالیت **کمیته ملی مبارزه با استبداد** **کمیته ملی مبارزه با استبداد** **کمیته ملی مبارزه با استبداد** **کمیته ملی مبارزه با استبداد**، یادآور مبارزات خستگی‌ناپذیر و مداوم اوست.

او همیشه شاد، پر انرژی و پر امید بود و این روحیه را به همراهان و نزدیکان خود نیز منتقل می‌کرد. چهره بشاش و خندان عباس از خاطر دوستان، رفقا و یاران او نخواهد رفت. بیشک مرگ او برای خانواده و دوستانش، برای جنبش آزادی‌خواهان مردم ایران و برای ما رفقای او ضایعه‌ای بزرگ است،

نام و یاد عباس عاقل‌زاده و تلاش‌های او در راه آزادی و سوسیالیسم در میان همه‌ی پویندگان این آرمان‌ها همواره زنده خواهد ماند.

**یاد و خاطره عباس عاقل‌زاده گرامی باد**  
**روابط عمومی سازمان راه کارگر**

20.08.2017

چهره ای آشنا ودوست داشتنی، از میان ما رفت. تبعیدیان شهر هانوفر



وکوشندگان راه آزادی و برابری و حرمت انسانی، یکی از یاران شریف و خستگی ناپذیرشان را ازدستدادند. عباس عاقلی زاده را میگویم که در میان مبارزان چپ و آزادیخواه، چهره ای آشنا و فراموش نشدنیست. عباس از یاران زنده یاد خلیل ملکی و عضو فعال و موثر شورایموقت سوسیالیست های ایران بود. بخاطر فعالیت های سیاسی اش در رژیم شاه دستگیر و زندانی شد، و مدتی از زندانش را در زندان دژ در شهر برازجان گذراند. او پس از سقوط شاه از فعالین جبهه دمکراتیک ملی بود، که با شروع سرکوب و دستگیری ها و زندان مجبور به ترک ایران و پس از مدتی آوارگی در شهر هانوفر آلمان مستقر شد. همهما تبعیدیان شاهد تلاش شادمانه، انسانی و شبانه روزی وی در مبارزه علیه رژیم اسلامی بوده ایم. این تلاشها در بنیانگذاری کارگاه ایرانیان، کانون زندانیان سیاسی، کانونکنشگران سوسیالیست و دمکرات هانوفر و در بسیاری از زمینه های دیگر خود را نشان میداد. او در هر شکل و یا تظاهراتی علیه رژیم و برای آزادی زندانیان سیاسی و دفاع از صلح و ترقیخواهی، حاضر بود.

بی شک با درگذشت رفیق عباس عاقلی زاده، جنبش ترقیخواه و سوسیالیستی ایران یکی از شریف ترین و پیگیرترین یاران خود را از دست داد. سازمان راه کارگرمیمانه به خانواده وی به ویژه همای عزیز و فرزندانش مینا و خلیل و تمامی رفقا و دوستان اش تسلیت میگوید و خود را در غم فقدان این رفیق صمیمی شریک میداند. بی شک ما یاران او، یاد و خاطره اش را با مبارزه علیه رژیم اسلامی و برای آزادی و سوسیالیسم زنده خواهیم داشت. باشد که تلاش هایمان نویدبخش فردایی روشن در آزادی و برابری و رفاه برای مردمان ایران و منطقه خاورمیانه باشد.

## سازمان راه کارگر- هانوفر

یاد عباس عاقلی زاده را گرامی بداریم عباس عاقلی زاده یکی از پیشکسوتان مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و برابری انسانها سرانجام پس از چند سال تحمل بیماری یاران خود را تنها گذاشت، و ما را از وجود پُر از مهر و صفای خود محروم ساخت. عباس آقا با روحیه شاداب خود فضای غمزده تبعید را سرشار از زندگی میساخت و فردایی پُر از بهروزی را نوید میداد. او برآستی از جمله کسانی بود که امید را ناامید نمیکرد و همواره با روحیه خود بذر حرکت، زندگی و مبارزه علیه تاریک اندیشی را در اطراف خود پخش میکرد.

عباس آقا یکی از سازمانگران خستگی ناپذیر حلقهای بهشمار میرفت که پیرامون خلیل ملکی گرد هم آمده بودند. او بر اثر فعالیت سیاسی علیه سلطنت مدتی را در زندان رژیم شاه سپری کرد. کسانی که با او در زندان شاه همبند بوده‌اند از روحیه مقاوم و شاد او خاطره‌های فراموش نشدنی در سینه دارند. اکنون عباس در میان ما نیست تا برایمان ترانه سنگ خاراى مرضیه را بخواند و «از انجمنها» سخن بگوید. اندوه ما در غم از دست دادن او در واژه‌ها نمیگنجد و خاموشی کسی که در زندگی یک آن به خاموشی تن نمیداد چنان سنگین و هستیسوز است که با دشواری میتوان آن را باور کرد. ما درگذشت عباس آقا را به هما، مینا، خلیل و همه یاران وفادار او تا دم مرگ تسلیت میگوییم، و یاد او را همواره در نبرد با تاریکاندیشی و بهره‌کشی پاس میداریم.

## مبارزی دیگر از میان ما رفت کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت)

۱۸ اوت ۲۰۱۷، ۲۷ مرداد ۱۳۹۶

با کمال تأسف با خبر شدیم که سرانجام عباس عاقلی زاده پس از دوران سخت ابتلا به بیماری آلزایمر در روز ۱۰ اوت ۲۰۱۷ معادل ۱۹ مرداد ۱۳۹۶ در هانوفر آلمان در گذشت.

او که مبارزه‌ی خود را بر علیه دیکتاتوری سلطنتی از اوان جوانی آغاز کرده بود به یاران خلیل ملکی در نیروی سوم پیوست و برای ملی شدن صنعت نفت فعالیت زیادی کرد و تا پایان رژیم ارتجاعی شاهنشاهی بارها به زندان افتاد. با استقرار رژیم فوق ارتجاعی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی مبارزه‌ی وی در جبهه‌ی دموکراتیک ملی با شدت بیشتری ادامه یافت و سپس جهت استمرار فعالیت خود ناگزیر به ترک ایران شد و به آلمان رفت. وی به گواهی رفقای نزدیکش سوسیالیستی سخت کوش و خستگی ناپذیر بود و از نویسندگان نشریه‌ی «طرح نو» ارگان سوسیالیست‌های چپ بود. بی‌تردید مرگ او ضایعه‌ی دردناک برای خانواده، دوستان و جنبش آزادیخواه مردم ایران است.

کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت) بدینوسیله مرگ جانکاه او را به بازماندگان وی تسلیت می‌گوید و خود را علاوه بر اینکه شریک غم آنان می‌داند بیش از پیش موظف می‌بیند که بر تلاش خویش جهت سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران بیفزاید.

## در گذشت رفیق عباس عاقلی زاده کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

در کمال تأسف با خبر شدیم رفیق عباس عاقلی زاده پس از دورانی بیماری سخت درگذشت

عباس عاقلی زاده که مبارزی نام آشنا و کوشنده ای پیگیر در راه استقلال، آزادی و سوسیالیسم و از یاران همیشگی چپ ایران بود، پس از شصت سال مبارزه علیه دو نظام استبدادی به خاموشی گرائید

او از سالهای نوجوانی با تلاشی همیشگی و خستگی ناپذیر در مبارزه با استبداد، تلاشهای خود را از نهضت ملی آغاز کرد و از همراهان خلیل ملکی و از رهروان سوسیالیسم بود. او بارها در راه مبارزه با استبداد شاهی دستگیر و زندانی شد، اما از مبارزه دست نکشید

با استقرار حکومت اسلامی که دوری سیاه استبداد دینی و واپسگرایی حاکم گردید، با شرکت فعال در جبهه دموکراتیک ملی یکی از فعالان پیگیر این حرکت بود. پس از ترک ناگزیر ایران و در دوران تبعید دمی از مبارزه علیه سلطه ارتجاع و در جهت بر اندازی آن از پای ننشست. وی از فعالین موسس شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران و همچنین از گوشندگان پر تلاش شکلگیری جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران بود

ما ضمن ارج گذاری به تلاشهای او، درگذشت وی را به جنبش چپ ایران و خانواده گرامی و دوستان و بستگان ایشان تسلیت میگوئیم

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

**کمیته مرکزی کومله زحمتکشان کردستان**

۲۵ اوت ۲۰۱۷

بامداد روز دهم ما جاری قلب یکی از مبارزان دیرین جنبش چپ و سوسیالیستی و جنبش آزادی و عدالت و دمکراسی خواهی رفیق عباس عاقلی زاده عضو شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران برای همیشه از طپش باز ایستاد و همی یاران و دوستان و خانواده اش را تنها

گذشت.

رفیق عباس عاقلی زاده از عنفوان جوانی خستگی ناپذیر قدم در راه پیکار علیه دیکتاتوری و راه آزادی گذاشت و در کنار یارانش خلیل ملکی و دکتر مصدق حضور فعالانه ای داشت. او خوش نام مبارزان و چهره بسیار محبوب دوستداران و رفقایش بود. در دوران مبارزه علیه دیکتاتوری شاه چندین بار به زندان افتاد.

عباس عاقلی زاده که خود را سوسیالیستی آزادیخواه و دمکرات می دانست، در رودرویی با دیکتاتوری شاه و سپس استقرار جمهوری اسلامی می از تلاش و مبارزه غافل نماند. در دوران تبعید نیز خستگی ناپذیر در راه اهدافش و در افشای رژیم جنایکار جمهوری اسلامی تلاش می کرد و از فعالیت بازنیستاد.

بدون شک مرگ این مبارز و این سوسیالیست کهنسال ضایعه ای برای جنبش سوسیالیستی و عدالت خواهان و برای هم‌راهی رفقا و دوستانش است.

از طرف کمیته مرکزی کومله زحمتکشان کردستان به خانواده و به هم‌راهی رفقایش و به شورای سوسیالیست های چپ ایران تسلیت می گویم و اطمینان راسخ داریم آنچه عباس و عباس ها کاشته اند از سوی جنبش و مردم مبارز درو خواهد شد و ثمراتش همان جامعه آزاد و عادلانه ای خواهد بود که رفیق عاقلی زاده هم‌راهی عمر پربارش را به پای آن نهاد.

درود به رفیق مبارز و دیرین و خوشنام عباس عاقلی زاده

نام و یاد و پیکار هم مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی باد

## بمناسبت درگذشت رفیق عباس عاقلی زاده حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته آلمان

رفیق عباس عاقلی زاده را میتوان در زمره انقلابیون و عدالت طلبانی بشمار آورد که علیه دو نظام سلطه گرو غیر دمکراتیک مبارزه بی امان داشت. چه آندوره که در جمع ملی گرایان جبهه ملی ایران ( نیروی سوم) بود، و چه در صف سوسیالیستهای مستقل ایران مجدانه تلاش میورزید.

وی همواره یکی از پشتیبانان جنبش ملی دمکراتیک ملت کورد محسوب و

در تمامی آکسیونهای ضد رژیم جمهوری اسلامی از یاران ملت کرد و حزب دمکرات کردستان ایران بحساب میآمد

حزب دمکرات کردستان ایران - کمیته آلمان صمیمانه به خانواده زنده یاد عباس عاقلیزاده و همزمان وی تسلیت و فقدان او را ضایعه ی برای جنبش عدالت طلبی میداند